

کتابخانه  
مجلس شورای  
اسلامی

خطی

۵۰۱



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی ( ۵۰۱ ) از کتب اهدائی : یکم/۵۰



جمهوری ملی ایران

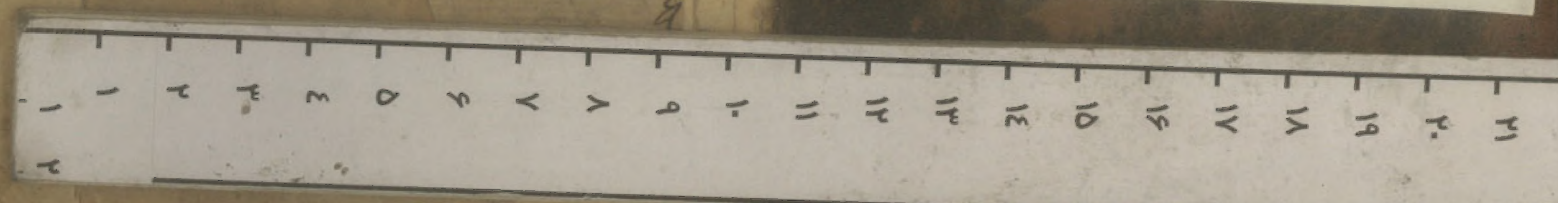
شماره ثبت کتاب

۲۱۰۸۸۵

۱۲۸۵  
۲۱۰۸۸۵

۵۰۱  
۲۱۰۸۸۵

۵۰۱  
۲۱۰۸۸۵





کتابخانه مجلس شورای اسلامی	
کتاب	گلستان کبری
مؤلف	
موضوع	
شماره اختصاصی	( ۵۰۱ ) از کتب اهدائی : یکم/۵
شماره ثبت کتاب	۲۱۰۸۸۵
جمهوری اسلامی ایران	

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹

۱  
۲  
۳  
۴  
۵  
۶  
۷  
۸  
۹  
۱۰  
۱۱  
۱۲  
۱۳  
۱۴  
۱۵  
۱۶  
۱۷  
۱۸  
۱۹

۵۰۱  
۲۱۰۸۸۵

۵۰۱  
۲۱۰۸۸۵

۵۰۱  
۲۱۰۸۸۵



کتابخانه مجلس شورای اسلامی

کتاب

مؤلف

موضوع

شماره اختصاصی ( ۵۰۱ ) از کتب اهدائی : یکم هزاره



جمهوری اسلامی ایران

شماره ثبت کتاب

۲۱۰۸۸۵

۵۰۱ / ۵۷۷.۱۸

۵۰۱ / ۱۱





که عهد سکرتش

بدر آید اعملا ال

داودش کرا و

قلیل من عبادی

الشکور قطعه بنده

همان به که

نخستین در محراب و در کاشانه  
که در میان سدی صفت  
بر آن یکی آنکه داشت و خورد و یکی دیگر آنکه داشت و نکرد  
قطعه کسی نداند بخیل و فاضل را که در عیب گفتنش گوشه  
و اگر بگوید و صد کند دارد که در عیب بگوید نه نصیحت  
خشم بپوشد و خشت آرد و لطف بوقت همیت برد  
چندان در شش می خورند و سیر کردند و چندان از طبع گرازان  
بر خیزد کردند نظم در شش بگوید خود من پیش نه از سر  
آتش کند قدر خویش در شش و زهر بگوید در بهشت  
ک زن که جراح و در بهشت نداشت



تقصیر خویش

عند بدرگاه خدا

آورده و زنده سازد

و از خداوند پیش

کس نتواند در بجا آورد

سبب باران

رحمت

رحمت بی حساب

بسیار همی فرستاده

و خالق این نعمت

پیدا بخشیده

کنشید و دیگران

نامرکس فرستاده



را به کنه فاش

ندرد و طیف

روزی خواران خط

می مسکرند بر دین

ای کریمی دراز

خزان غیب کبر

در

ترسا و طیفه حور

دار می دوستن

را کجی کنی محروم

تو که باد شمنان

نظر داری و شش

ما و صبا را کف

بختی

بختی



۲۵  
تا فرشتی ز مودی

یکسترا اند

دایم ابر و بهار پرا

فرموده تابینات

بنیاد را در فضا

زمین به پروا اند

و درختان را

بجلیت نوروزی

قبای سبزه ورق

در بر کرد و در طغالی

شمار را بعد و

موسم به کلاه



شکر و بر سر

نهاده و عصاره

تا کی بقدرت او

شهره فایق شده

و تخم غنایه بین

نرینش گل ساق

شده بیت ابرو بازو

مهر خورشید و فلک

در کارند تا توانی

بکف اری و

بغفلت مخور می

همه از بهر نوس



کشته و فرمان

بر دارند شرط ۱

نصف بینه

تو فرمان نه

بر می نور خست

از سر در کابینت

و صلوات بر من و آله

و است در محبت

عالمین و صفات

آو بهای من و شکر

و در زمان محمد

المصطفی صلی الله



عَلَيْهِ وَالْهَيْوَاتُ

تَنْفَعُ مَطْلَعُ بَنِي

كَرِيمٍ قَبِيحٍ

جِيمٍ وَنَبِيحٍ

بَلْعُ الْعِلَالِ بِكَلَامِهِ

كَشَفَ اللَّهُ جَا

بِكَلَامِهِ حَسَنَاتٍ جَمِيعًا

خَالِصًا لَهُ صَلَوَاتُ اللَّهِ عَلَيْهِ

وَاللَّهُ بِمَا نَعْمُ

وَيُؤَارِ أَمَّتِ رَا

مَ يَأْتِدُ جَوَانِ

تَوَاشِيَتِي بِأَمْرِ



چهر بایک از

موج بجران را

د باشد نوح

کشتی بآن هر که

کنه یکی از بنده کا

کشت کنه کا بر پشته

روزگار دست

انابت مهب

اجابت پدرگاه

حق جل و علی

بردارد این دو تقالی

در روی نظیر



نکند بارش

بخواند و بارش

تتطرع و زاری

کوهیه صیلا کمتی

لقد استجب من

عنه می پس

م

له غیره یعنی

و عویش را اجاب

کردم و حشیش را

بر آوردم که از بیماری

و عارضه زاری شده



همان

همان شرم

دارم کرم

پن و لطف

خداوند کار کم

بند کرده است او

ش

شم سارعا

کف آن کعبه جلاش بیتقیر عباد بنوری

حق عباد تک

و و اصفا ان علیه

جاش بیتقیر عباد بنوری

عبادت متوقف



کما عرفناک

معرفت

کر کس صوف

اوز من پر

پس ل زشتان

چکو کم باز عا

شعان کشته

ن معسوقه

نیا ید کشته

کان اوزر یک

از صاحب دلالان

سر بکلیب مرا



قبیلت فرو برده

و در بحسب مکات

نسفت مستغرق

شده حالی

و از این معاظمه

باتر اکدی

از

از اصحاب بطریق

انها ط کفت

درین بوستان کم

بودی مارا چه

تحفه کرامت

کردی کفت



بنحاط داشتیم که

چون بدرخت

کل رسم دامت

پیکر منم هدیه

اصحاب را چون

پرسیدم بوی کلمه چنان

ر

مکتوبه دامت از

دست برفت

مت کفتم کل

بچشم از باغ کل

دیدم بومست

کشتیم از بوی



ای مرغ سحر عشق

بدر پر وانه بیا

موزگان سوخته

ای جان شده

او از نیامد ایمن

نه عیان

و طلبش

در طلبش محضند کارا که خبر  
شد خبری باز نیامد آه

از خیال و قیاس و کمان

وز هر چه گفته اند و شنیده ایم

مجلس نام گشت و با خبر شدیم

همچنان در اول وصف تو مانده

ز کرمیل سعدی که در افرو

بن مستعدی



سختش که در سبط زین

فرودست قصب الحیب

حدیثش که همچون شکر

میخورد و رقصه منشانش

که چون کاغذ زر میزند بر

کمال فضل و بلاغت او جل

نتوان کرد بلکه خداوند

یا سید طاهر

جهان قطب

و ایره زمان

ناظم اهل

ایمان شهنشاه

مظفر آل بوکر

بن سعید کی ظل

یا که بتعالی فی

ارضه تحین بیغ

فرموده و ارادت

صادق نموده

لا جرم کاشه

انام از خویش

و

و عوام بحجت او

کرویدار شده اند

الناس علی

دین ماکهم

را که تورا بر من

سکین نظر است



آن درم از افتاب

مشهور است

که خود در غیب

تا بدین است

درست هر

غیب که سطران

به پند و نثر

حکایت کلی

خوشبو در حمام

روزی رسید

از دست مجربی

به دستم بدو گفتم

هشک پیری

از بوی دلا

و نیز تو هم گفتی

من کل چینه

بودم ولیکن

نه فی کل

ششم حال هم

شش بر من

اثر کرد و کرد

من همان خاتم

هشتم ایند

تبارک و تعالی



خط پاک شرار

را به پیت حا

کن عا دل

تا قیامت در این

سلامت کنه

دار و یک شب

۴۲

تا مل ایام گذشته میگردم و بر

عمر تلف کرده تا سفید بخورم

و سنک سر اچ دل

با لاسراب دیده می

سفتم و این ابیات را

مناسب حال خود

میگفتیم

هر دم از عمر میرود

نفس چون کند بکینی

نمانده کسی ای که بپناه رفت و

در خوابی مگر این هیچ روزی

در یابی بخت

الکس

نفس رفت

کارش خفت

کواس حلت

ز دند و باز خفت

خواب و بخت

و با مدار و حیل



بازار و پیاده

کتاب

را از سیل اما

مهر که آمد

عشرت نوح

رفت منزل به

یگر کی پوخت

۱۱۵

وان ذکر هم

چنان هو سی

و ابن عمارت

به سر نه بر دسی

یا ناپایدار دو

ست مدد

دوستی را

بشاید غم دارد

برکت عیشی مکرر

خوشی و غم

کسی نماند

پس تو همیشه

مهر و الفت

بشاید غم دارند

کی ماند و خاصه

غمزه و غم

ای تو همی دست

رقم در بازار



ترسکت بر بنا

وری دستار

اُما یا عمار و ع

اصلاحی ن بر کمال

حکم از عوا

یب زیر و ن  
رمان

دستان به

پوسته ک کلمه

چند ط طریق ا

خدا ر از نور و

در مثال و شعر

و حکایت دین

کتاب و روح

کر ویم موجب

تخلف کسان

این بیت بانه

سایه این نظم

و تر تپ زنا

هر زره خاک

افتاده جانی

غرض تقیست

کر نما یا ز فانه

دستی را

معی پنم تهاشی



مکر صاحب و

لی روزی بر

حمت کند در

حق در دستان

وغائی امعان

نظر در تربیت

در

کتاب و تهنید

یب اچاز سخن

مصلحت و بد م

و بهشت باب

الفاظ افشا و از

ایر (مختصر آمد تا

بلاست نه پنهان

در بن مدت

ما را وقت

عش بود

زجرات شریک

و پنجاه و شش

مراد

مراد و ناصحت بود

کفیم حواله

با خدا کردیم و

فتم مذهب است

البواب **بسم الله**

در سیرت پادشاهان

لیف اولیای



باب **هفتم** در اخلاق

در وشیان **باب** **هشتم**

در فضیلت غمت

**باب** **نهم** در فواید

خوشاموشی **باب** **دهم**

در عشق جوایبی

باب

باب **یازدهم** در ضعف پیری

باب **بیستم** در تاثیر تربیت

باب **سی و یکم** در ادب

صحبت **باب** **اول**

در سیرت پادشاهان

حکایت پادشاهان را

نقل کرده اند

که بکشتن پیکان می

دشانت فرمود

بچاره در حالت غلامی

برمانی که دشت ملک

را دشنام داد و فقط

گفت که گفته اند

که

که گفته اند هر که دشت از جانب نشوید

هر چه در دل دارد بگوید

ضرورت چو غایت بر دست ببرد

نخستین نیز ملک برسد که چه میگوید

یکی از وزیران میبخت محضر گفت

الک بطلین العیظ والعا بن عن البس

ملک بیدمت آمد و از سر خون او

در دشت و ایر دیگر که خند او بود

گفت ای پادشاه پادشاه به خبر پستی

سخن گفتن آن ملک را دشنام داد و فقط

گفت ملک ازین سخن روی در زمین



و گفت این دروغ که او گفت مرا  
پسندیده ترا آمد ازین است که تو گفتی  
که از اروی مصلحتی بود و این را بنا  
بر خبثت و خردمندان گفته اند دروغ  
مصلحت این نیز به از راست گفته اند  
دروغی که حال دلت خوش کند  
به از راستی که دشواری کند هر که شاه  
ان کند که او گوید حیف نشد که خبر کو  
گوید بر طاق ایوان فریدون نوشته بود  
بزر جانی ای برادر خانه کس  
دل اندر جهان افزین بند و بس مکن  
مخ

کتب بر ملک دنیا و پشت که سپار  
کس چون تو برورد و گشت چو امین  
از حق کشید جان پاک چه برکت مردن  
چه بر دروغ خاک می از ملک فریدن  
سلطان محمود بکتلیان را بخواب دید که جمله  
وجود او را رنجید بود و خاک شد و گشت پاش  
که در پیشگاه می کرد و نظر میکرد بر حکما  
از وی ای آن در دانه نه کرد شیر و فرست بجای  
او زد و گفت هنوز غرابت که ملکش بود گشت  
پس مغرور بریزدین دین که دانه گز استیش  
برای زمین برشتن نماند و آن پیر را

طاعت

نور

که سپردن در خاک خاکش چنان بخورد  
که تو نتوان نماند زنده است نام فرخنده روان  
بعدل که سپردن گشت که تو نیز توان نماند خردی  
کن ای فلان شریف شایسته را این شایسته را  
برای فلان نماند ملک زاده است شریف  
که کوتاه بود و غیره دیگر برادرش ملقب بالاد  
خبروی بادر پدر بگرامیت و افتخار و در نظر  
کرد پس بفرات دریافت گفت ای پسر کوتاه  
خردمند باز نماند نماند نه هر که به قامت معتبر  
بقیمت بهتر ان نشیند که لاغر دان گفت نوری  
با علم فرم است نازا که ضعیف بود  
لنا

همچنان از طولی فرم پدر بخندید و از کان او  
بسیار برادران بر بخندید قطعه آمد و سخن  
گفتند بیکه عیب از سرش نهفته باشد هر چه  
کلان میر که خالیت شایده که چنان خفته باشد  
شنیدم یکی از بزرگ علما حکایت کند که در است  
بال عجب داد کرده بود و جو و از دست افراشته  
تا بسیاری خلق از یکا طلبش از جهان بر نشاند و از کت  
جودش راه عزت گرفتند چون عیب کم شد از تمام  
ولایت نقصان بفرست و خزینه حق ماند دشمنان  
از هر طرف روی آوردند هر که فریاد می روز صیبت  
گودام است بجا آمدی گوش بند و نه گوش از نه



لطف کنی لطف کم به کانه شده عظم کوشن باد روی

نکته بخت بنامه جو آمده در زوال ملک متفاک و غدر

فرمودن حکم و زور را بر سید که فرمودن کج و سب و جوشم

چگونه ملک بر او غرور شد و در گفت چنان که شنیدی

خلق بر وی عجب کرده اند و تقویت کردند بدو شایسته

بعد از آن در بر ملک انگشت چون کرده اند خلق موجب

خو بر خلق مدد پیش می کشی که سر بدو نمی ندارد

لشکر کبابی برادر که لطف نشکر کند سرور ملک گفت

که کرده اند سب و غیبت و عیب گفت بدو را که بدید

بر او کرده اند عیب و محبت در میان او دشمنی نشسته و ترس

بدو نسبت نفخ نموده اند و لطف نهاده اند که بگوید که کرد

بنامه

بدشمنی که طرح ظلم کند پای دیوار ملک خویش نمک

ملک را بپزند و بزنند و صبح موافق را در محافل نماید

لای این سخن در هم کشید و بزند آتش فرستاد بر سر بنامه

بنی امیاش بنامه برادر است و بقاوت لشکر است

و حقه ملک بر خود میسند قومی که از دست لطف والی

آمده بودند بر این که کرده اند و تقویت کردند نام

او بر رفت و بر آنان غرور شد و عظمت و وقار

عمر کشته نشسته به مقام بر کشش برده بود و غیبت

که بر وزیر و دروغ و لرزه بر آید و خدایه طاعت

کردند از آن گرفت ملک را عیش از و غیبت گفت و جاده

حکمی را که سر بود ملک را گفت اگر رضا دهید از او

ای کرم

خوارش را نام ملک گفت غایت لطف و کرم نه بد فرمود تا غلام  
و غلام چند بلوغ پس میوین برکشید و در کشتی کشید و در کشتی  
کشتی او خفت و چند برآمد بگوشت و خدایان شد ملک و غلام  
پرسیدند در این چه حکایت بود گفت از اول وقت غرق شدن  
بخشیده بود و قدر سلاطین کشتی غرق شد و همچنین قدر غایت  
کسر و اندر بیعتی که قرار آید قطعه از سر ترانان جوین  
خوشن نمایه معشوق را گفت که بزرگ تو زشت است  
حوران بهشت را دروغ بود اعرف از دو جوانی بر سر کوه  
بهشت است فرقت میان آنکه یارش را بر با آنکه خوشم  
انتظارش برده حکایت هر دو را گفتند از وزیران بد پر  
چرخ و دیر که بنده فرمود گفت خطای معلوم مردم و مکن  
و بدیم که عبادت فرمود این بیکر است و بر عهد از اعتقاد  
که ندارند ترسیم که از هیچ کز نه خویش قصد ملک می کنند  
پس قتل حکام را کار است که کشیده اند قطعه از آن که نور رسیده

ای حکیم

ای حکیم و کرم چو او صد برای جنگ از آن ما بر باری هر  
زند که ترسد برش با گوشت لبیک نه بینی که چون کرم با خبر  
شود میدد بکمال چشمه چشم حکایت یک از ملک و غلام  
میکوید بود در حالت بر سر اسد از دانه گانی قطع کرده  
سوار از در در آمد و شب رت از دانه گانی قطع کرد و بدست صفا  
کشیدیم و مطلقان و لایق را فتح کرد و بسجود و عیث  
کشید ملک نفسی در برادر و گفت این فرزند من است و نشان  
مهرت یعنی داشتن حکمت قطعه در این عهد بر سر دین  
عمر غریز که آنچه بدیم است از هم فراتر آید امید به بد و با  
جفایده از که امید که عمر که نشد تا با بد قطعه کوهی است  
بگفت ستر اهل ای چشمه و باغ سر کشید از کوهی است که صفا  
است و بدیم که بیکر کشید بر من افتاد و قطعه غلام و غلام  
از دانه گانی که کشید و در کلام لبیک با هم می کردند و افتاد  
حکایت در این عهد است که بر سر دانه گانی قطع کرده و بدست  
پس از ملک با الله فبدر از آمد و کار کرد و در دانه گانی قطع کرده

ای حکیم و کرم چو او صد برای جنگ از آن ما بر باری هر



در پیش فرزند این خاک را در اندام غریزه متجانس ترند  
گفت از اینجه در دست است از صدق نفسش از انست  
فرزند از دشمنی فرزندش که گفتش بدست صفت دشمن  
تا از دشمن قوی تر است بدست بدست توانا و قوی تر است  
خطاب به دشمنان و انبیا گفت فرزند از دشمنان و انبیا  
که گزیده بر دست دشمنان است هرگاه که دشمنان و انبیا  
بسیار است و خیال اهل است دشمنان و انبیا  
و گویای فرزند از دشمنان است بنی آدم دشمنان و انبیا  
از دشمنان و انبیا است دشمنان و انبیا  
قرار فرزند گفت دشمنان و انبیا  
در دشمنان و انبیا است دشمنان و انبیا  
از دشمنان و انبیا است دشمنان و انبیا  
بسیار است دشمنان و انبیا  
مسلانان را است دشمنان و انبیا  
و انبیا است دشمنان و انبیا  
که از دشمنان و انبیا است دشمنان و انبیا  
گفت فرزند از دشمنان و انبیا  
دشمنان را است دشمنان و انبیا

[illegible]

[illegible][illegible]



[illegible][illegible]

[illegible][illegible]



نهاده است مرغ تیس و اندر خوش و نظاره دیدم کل  
 تازه خنده بر کینه از نگاه رسته کفچه بود گیاه ناز  
 کانه رقص گل نشسته او نیز بجزابت گیاه و گشت خاموش  
 صحبت نغمه گرم و خاموش کز شب جمال درخشیدیم افزه  
 گیاه باغ اویم من بنده حضرت کریم پرورده وقت صیلم پاک  
 بقا عمر شادام سروده طعنه دارم کرب منم که هر منند لغات  
 امیدم از خداوند او جاده کارنده ناز چون چو و سطر ناز  
 صحبت که دانه طرز از او گشته بندیر این مقدار کسری  
 بر خنده بر خنده غنای معصوم و در خفا کبر او در خدا صد کبر  
 به کتب کبر کبر تبار برین در که در او کبر و کبر و کبر و کبر  
 ستاد و صفرت و شجاعت گفت هر که استادت مت بشیفت  
 حجت نیست - نوشته است بر کور ایدام کور کور کبر و کبر و کبر  
 قطعه نازم حاتم و لیک تاب عابدان طبعش بر نیکی مشهور  
 ز نوحه علی بر کعب که قصه روز را جو به جان برد و شسته و بهانگو  
 باب سیم در خلقت طاعت و خواسته مغیر و در صف و از آن طاعت  
 از خداوندان طاعت طاعت را از خداوندان طاعت رسته مال  
 از بهر خدای طاعت طاعت تو را کرم کردان کرد و از طاعت  
 نیست کعبه طاعت طاعت است هر که طاعت طاعت طاعت  
 بود و از طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت  
 از طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت طاعت

[illegible]

[illegible][illegible]

















40



















کتابخانه  
موزه و مرکز اسناد  
سازمان اسناد و کتابخانه ملی  
جمهوری اسلامی ایران

۱۶۱

۱۶۱



